



## روش‌های دیپلماسی امان‌الله در دست‌یابی به استقلال

دکتر محمداکرم عارفی<sup>۱</sup>

چکیده

مقاله حاضر، با استفاده از روش تاریخی - تحلیلی، به بررسی زمینه‌های سلطه بریتانیا بر سیاست خارجی افغانستان در قرن نوزده و شیوه‌های دیپلماسی امان‌الله برای رهایی از این سلطه پرداخته است. پرسش‌های اساسی این است که بریتانیا از تسلط سیاسی بر افغانستان در پی چه هدفی بوده است؟ و امان‌الله از چه روش‌هایی در جهت رهایی از این سلطه استفاده کرده است؟

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند که بریتانیا پس از تسلط همه‌جانبه بر هند، پیشروی به طرف ساحات تحت تصرف امیران افغانستان را در مناطق قبایلی به عنوان ایجاد منطقه حایل شروع کرد. دولت بریتانیا نگران دخالت‌های افغانستان در هند و هم‌چنین نفوذ روسیه بر این منطقه بود. بریتانیا برای تأمین امنیت مرزهای شمالی هند، مناقشات درون خانوادگی سرداران افغان را تشدید کرده و با استفاده از تضادهای شاهزادگان افغان، حضور و سلطه سیاسی خود بر افغانستان را تحمیل کرد. این امر به تنزل جایگاه افغانستان از یک کشور قوی و مستقل دوران احمدشاه ابدالی، به یک کشور وابسته منجر شد.

امان‌الله با در پیش گرفتن دیپلماسی سه ضلعی، چانه‌زنی، فشار و نظامی، توانست شرایط را به نفع افغانستان تغییر داده و استقلال افغانستان از بریتانیا را به دست آورد.

کلیدواژه‌ها: وابستگی سیاسی، استقلال، دیپلماسی، منازعه قدرت، تقابل، تعامل.

## مقدمه

حضور استعماری بریتانیا در هند در قرن نوزدهم، نوعی نگرانی بریتانیا را برای دور نگه داشتن این سرزمین از دست‌رسی رقبای دیگر اروپایی آن به وجود آورده بود. تهدیداتی که می‌توانست مستعمرهٔ هندی بریتانیا را فرا بگیرد، از دو مسیر دریایی و خشکی متوجه این سرزمین می‌شد. بریتانیا با استقرار نیرو و ایجاد پایگاه‌های دریایی در بنادر کلکته در شرق و بمبئی و کراچی در جنوب غرب هند، نوعی سپر دفاعی در مرزهای آبی هند ایجاد کرده بود؛ اما خطری که از ناحیهٔ خشکی می‌توانست منافع بریتانیا را در هند تهدید کند، بیش‌تر از جانب افغانستان متوجه هند می‌شد.

افغانستان به‌صورت بالقوه زمینه‌ساز دو نوع تهدید برای هند بریتانیایی به‌شمار می‌آمد: یکی تهدید روسی که از ناحیهٔ همسایهٔ شمالی افغانستان متوجه هند می‌شد. روسیهٔ تزاری در یک رقابت جدی با بریتانیا در اروپا، به‌خصوص در حوزهٔ بالکان، به سر می‌برد. این رقابت می‌توانست در آسیا از طریق افغانستان به داخل سرحدات هند نیز کشیده شود؛ چنانچه در میان سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ تا حدود زیادی کشیده نیز شد. دوم تهدید قبایلی از سوی مردمان هم‌زبان و هم‌کیش افغانستان که در امتداد مرزهای جنوبی افغانستان واقع شده و همیشه با سلطهٔ بریتانیا بر مناطق خود در ستیز قرار داشتند. دولت بریتانیا برای کنترل منابع این دو نوع تهدید، بسط نفوذ سیاسی بر افغانستان را مؤثرترین راه جهت مهار تهدیدات تلقی می‌کرد. در جریان قرن نوزدهم میلادی، بریتانیا با تحت‌الحمایه قراردادن افغانستان، به هدف امنیتی استراتژیک خود در جنوب آسیا دست یافت و تهدیدات ناشی از افغانستان را مهار کرد.

وضع تحت‌الحمایگی افغانستان نسبت به بریتانیا هیچ‌گاه برای امیران افغانستان خوشایند نبوده است. اکنون سؤالاتی که در این خصوص مطرح می‌باشند، این است که چه شرایط و عواملی کمک کرد تا بریتانیا توانست سلطهٔ سیاسی خود بر افغانستان را تحمیل کند؟ واکنش امیران افغان در برابر روند رو به گسترش نفوذ سیاسی بریتانیا بر افغانستان چه بوده است؟ قبل از امان‌الله سیاست دولت افغانستان در مورد رسیدن به استقلال چه بوده است؟ و سرانجام، شاه امان‌الله چگونه توانست به سلطهٔ بریتانیا پایان داده و افغانستان را به یک کشور مستقل تبدیل کند؟ مقاله حاضر در نظر دارد پاسخی برای این سؤالات فراهم سازد.



## ۱. گذار از سیاست تقابل به تعامل

افغانستان در دوران ظهور احمدشاه ابدالی در سال ۱۹۴۷، یک سیاست تهاجمی را در جنوب، شرق و غرب در پیش گرفت و توانست یک امپراطوری بزرگ از دریای آمو در شمال تا بحر هند در جنوب و از مرزهای چین در شرق تا نیشابور ایران در غرب را تشکیل دهد. سیاست جانشینان احمدشاه ابدالی در ابتدا بر اصل حفاظت از این قلمرو وسیع بنا یافته بود و لذا با تمام عوامل تهدیدکننده تمامیت ارضی به مقابله برمی‌خاستند. سیاست «تقابل» در برابر نیروهای مهاجم خارجی یک سیاست بنیادی در نزد جانشینان نسل‌های اول احمدشاه را تشکیل می‌داد؛ اما با ظهور بازیگران قدرتمند جهانی در نزدیکی مرزهای افغانستان و نیز پیدایش مشکلات داخلی در دولت ابدالی، سیاست «تقابل» به تدریج جای خویش را به سیاست «تعامل» سپرد.

دولت ابدالی در قرن نوزدهم میلادی، هم‌زمان تحت دو نوع فشار بیرونی و داخلی قرار گرفته بود که تصورات بلندپروازانه احمدشاه ابدالی، بنیان‌گذار افغانستان نوین، را در حفظ امپراطوری افغانی با نابودی روبه‌رو کرد. در عرصه بیرونی، بریتانیا به‌عنوان یک قدرت بزرگ در هند موقعیت خویش را تثبیت کرده و پیشروی‌های ارضی امپراطوری انگلیس به سوی پنجاب تحت حکومت «رنجیت سینگ» و سپس مناطق **نیجک** **کنترل** **افغانستان** را سبب شد. بریتانیا آرام‌آرام مناطق تحت کنترل افغانستان در پشاور، مناطق قبایلی و شمال دره بولان در جنوب غرب افغانستان را یکی بعد از دیگری ضمیمه قلمرو هندی بریتانیا نمود. امیران متأخر افغانستان تلاش ورزیدند تا قلمرو امپراطوری احمدشاه ابدالی را حداقل در ساحات پشتون‌نشین کشور حفظ کنند؛ اما منازعات شدید قدرت در داخل دربار، اجازه نمی‌داد تا امیرنشین افغانستان در برابر تهاجمات پی‌درپی نیروهای رنجیت سینگ، حاکم سیک پنجاب و سپس انگلیسی‌ها، مقاومت کرده و از تمامیت ارضی خویش دفاع نمایند.

در عرصه داخلی، جنگ قدرت میان دو خانواده سدوزایی و محمدزایی که شریک اصلی قدرت در کشور بودند، پس از نابینا و زندانی شدن وزیر فتح خان محمدزایی به دست کامران میرزای سدوزایی در سال ۱۸۱۸ تشدید شد (غبار، ۱۳۶۶: ۴۰۲). برادران وزیر فتح خان که کانون‌های اصلی قدرت در ولایات را در اختیار داشتند، علیه سلطنت شاه محمود خان سدوزایی قیام نموده و قدرت را به‌صورت کامل از خانواده سدوزایی تصاحب کردند. سدوزایی‌های رانده‌شده از قدرت، به هند تحت سلطه بریتانیا پناهنده شدند و در صدد فرصت برای بازپس‌گیری دوباره



سلطنت در افغانستان برآمدند.

امیر دوست محمد خان محمدزایی بعد از غلبه بر رقبای سیاسی و تثبیت قدرت در داخل، تصمیم گرفت تا در عرصه خارجی نیز سیاست فعالی در پیش گیرد. او در نظر داشت مناطق از دست رفته پشاور، مناطق قبایلی و شمال دره بولان در بلوچستان را با جلب کمک روسیه تزاری باز پس ستاند. سیاست منطقه‌ای امیر دوست محمد خان مایه نگرایی شدید بریتانیا شد. بریتانیا حضور روسیه در افغانستان را تهدیدی مستقیم برای مستعمره هندی خود می‌دانست. نایب‌السلطنه بریتانیا در هند برای خنثی‌سازی طرح اتحاد افغان- روسیه، به اقدام پیش‌گیرانه دست زده و با حمایت از شاه‌شجاع سدوزایی مقیم هند، تهاجم بر افغانستان را با هدف براندازی سلطنت امیر دوست محمد خان محمدزایی و روی کار آوردن شاه‌شجاع سدوزایی در ماه آپریل ۱۸۳۹ شروع کرد. اولین جنگ افغان- انگلیس، تضاد داخلی میان سدوزایی‌ها و محمدزایی‌های حاکم از یک طرف و بریتانیا و افغانستان را از طرف دیگر بیش از پیش شدت بخشید.

امیران محمدزایی در مقابله با تهدیدات خارجی و نابسامانی‌های داخلی نتوانستند یک راه‌کار مؤثر بر مبنای ظرفیت‌های داخلی کشور تنظیم کنند. قدرت روزافزون امپراطوری بریتانیا در شبه‌قاره هند باعث ایجاد و توسعه پایگاه‌های نظامی بریتانیا در مناطق قبایلی و بلوچستان که تا قبل از این جزء قلمرو افغانستان شمرده می‌شدند، گردیدند. امیران افغانستان راهی جز عقب‌نشینی گام به گام از تصرفات خویش نمی‌دیدند؛ زیرا در درون دربار، منازعات شدید خانوادگی که از مدت‌ها قبل برای تصاحب سلطنت شروع شده بود، هم‌چنان ادامه داشت. امیران محمدزایی نمی‌توانستند هم‌زمان با دو تهدید به مقابله برخیزند. آنان ترجیح دادند با منبع تهدید بیرونی که بریتانیا بود، به تفاهم دست یابند تا بتوانند فرصتی بیش‌تر برای تمرکز نیروهای خود جهت غلبه در منازعات درون خانوادگی قدرت فراهم کنند.

از طرف دیگر، ثبات قدرت برای هریک از فراکسیون‌های رقیب در خانواده محمدزایی، بدون جلب حمایت سیاسی بریتانیا، امکان‌پذیر نبود. بریتانیا برای حفظ تصرفات جدید خود در مناطق قبایلی و نیز ایفای نقش حایلی و عایقی افغانستان در برابر نفوذ روسیه تزاری، نیازمند یک دولت همگرا و بی‌خطر در افغانستان بود. امیران محمدزایی متوجه نیازهای متقابل امنیتی میان دو دولت بریتانیا و افغانستان شده بودند؛ بدین لحاظ، آنان کم‌هزینه‌ترین روش برای رویارویی با تهدیدات داخلی و بیرونی را در اتخاذ سیاست «تعامل» با بریتانیا جست‌وجو می‌کردند.



تجربه ناکام سیاسی دو جنگ با بریتانیا در سال‌های ۱۸۳۹ و ۱۸۷۹ این باور را نزد امیران افغان تقویت کرد که «سیاست بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست‌رفته» نه‌تنها ناممکن است که ثبات خانوادگی قدرت در افغانستان را نیز با فروپاشی مواجه می‌سازد. از دیدگاه امیران محمذزایی، ثبات قدرت خانوادگی تنها با تغییر رویکرد در روابط با بریتانیا و دست‌کشیدن از سیاست «تقابل» یا «بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست‌رفته» امکان‌پذیر است.

رویکرد «تعامل» با بریتانیا اگرچه ثبات سیاسی قدرت داخلی امیران را تا حدودی تضمین می‌کرد؛ اما این امر بدون به رسمیت‌شناختن حاکمیت بریتانیا بر بخشی از قلمرو دولت ابدالی و چشم‌پوشی از استقلال در روابط خارجی امکان‌پذیر نبود. امیران افغان سرانجام تحت فشار منازعات ناتمام قدرت در درون، به این معامله خطرناک تن در داده و تمامیت ارضی و استقلال را به انگلیسی‌ها واگذار کردند.

در دوران جنگ اول افغان-انگلیس، سردار ولی خان لاتی با سردار یعقوب خان برای پذیرش خواست‌های بریتانیا و امضای معاهده گندمک، در برابر تصاحب سلطنت باهم به رقابت برخاستند (غبار، ۱۳۶۶: ۶۱۰). بر اساس این معاهده، «ولایت شالکوت (کوئته فعلی) و علاقه فوشنج (پیشین) تا جبل کوتل کوژک و علاقه گرمیتا ابتدای دره جاجی و دره خیبر تا کنار مشرقی، هفت چاه و لندی کوتل به انگلیس واگذار می‌گردد.» (سجادی، ۱۳۹۷: ۱۰۵) هم‌چنین، در ماده یازدهم این معاهده آمده بود که حکومت افغانستان در امور خارجی خود بدون مشوره انگلیس با دول دیگر داخل مرادده نخواهد شد (سجادی، ۱۳۹۷: ۱۰۶). واگذاری این امتیازات به بریتانیا بر مبنای سیاست تعامل دوستانه در برابر حمایت بریتانیا از امیر مورد نظر انجام می‌گرفت.

شواهد نشان می‌دهد که رویکرد تعاملی در سیاست خارجی امیر عبدالرحمن بیش از امیران سابق مورد توجه قرار گرفته است. امیر عبدالرحمن (۱۸۸۰-۱۹۰۱) آشکارا گام‌های عملی مؤثری در جهت تنش‌زدایی و زدودن عوامل منازعه از مسیر دوستی افغان-بریتانیا برداشت؛ زیرا او بیش از امرای دیگر کشور به ثبات قدرت شخصی خویش می‌اندیشید. به نوشته غلام‌محمد غبار «امیر عبدالرحمن در سال ۱۸۸۰ فقط به غرض استقرار تاج و تخت شخصی خود از استقلال و خاک‌های افغانستان در برابر انگلیس گذشت و در ۱۸۹۳ باز برای حفظ تاج و تخت خود عمل سابق را تکرار کرد.» (غبار، ۱۳۶۶: ۶۹۲)





عبدالرحمن به خوبی دریافته بود که وضعیت ناروشن مرزها و سرحدات میان افغانستان و هند، یک عامل بالقوه قوی در پیدایش سوء تفاهات و منازعات میان دو کشور می‌باشد. به عقیده امیر عبدالرحمن، تعیین خطوط مرزی می‌توانست به عامل منازعه میان دو طرف و ابزار مداخله و رقابت قدرت‌های بزرگ در افغانستان پایان دهد. هم‌چنین، پایان منازعه با بریتانیا می‌توانست به معنای جلب اعتماد دولت بریتانیا نسبت به خود و پایان دادن حمایت بریتانیا از رقبای درون‌خانوادگی امیر نیز باشد. امیر بر مبنای این تحلیل، پیشنهاد تعیین خطوط مرزی میان هند و افغانستان را به نایب‌السلطنه بریتانیا در هند ارائه داد. او می‌گوید: «در عهد سلطنت پادشاهان سابق خواه از عدم قابلیت سرکردگان افغانستان خواه به واسطه خبط و خطای انگلیسی‌ها، جنگ‌هایی واقع شد؛ ولی بعد از این ترک کینه دیرینه کرده با هم دوست شدیم. برای مبدل نشدن این دوستی به دشمنی لازم بود که حدود دولتی معین گردد؛ پس بدون واسطه غیر در خانه خود دوستانه حدود خود را معین نمودیم.» (غبار، ۱۳۶۶: ۶۸۹)

نگرانی اساسی امیر عبدالرحمن نه از چشم‌داشت بریتانیا به سرزمین‌های بیش‌تر افغانستان؛ بلکه از حرص پایان‌ناپذیر سرداران محمدزایی برای تصاحب قدرت در افغانستان بود. امیر عبدالرحمن با چشم‌پوشی از ادعای ارضی بر مناطق قبایلی و اعطای نقش کنترل‌کننده سیاست خارجی افغانستان به بریتانیا، امتیاز حمایت همه‌جانبه بریتانیا از سلطنت خویش را به دست آورد. این معامله تاریخی، زمینه تحت‌الحمايگی افغانستان برای بریتانیا را فراهم کرد.

سیاست تعامل با بریتانیا به دوع نگرانی امنیتی تا حدود زیادی پایان می‌داد: نگرانی ناشی از نفوذ روسیه به هند از مسیر افغانستان و نگرانی ناشی از شورش‌های سرداران تحت حمایت بریتانیا از داخل خاک هند علیه امیر افغانستان. ترتیبات حقوقی این تدابیر امنیتی در توافقات و معاهدات میان دولت هند بریتانیایی و امیران افغانستان اتخاذ شده بود؛ چنانچه بعد از متارکه جنگ اول افغان-انگلیس که شاه‌شجاع از کابل خارج شده و امیر دوست‌محمد خان از طرف انگلیسی‌ها به کابل آورده شد، امیر دوست‌محمد خان وعده داده بود که بدون دولت انگلیس با هیچ دولت خارجی دیگر ارتباط مستقیم بهم نرساند (غبار، ۱۳۶۶: ۵۷۳). عبدالرحمن نیز قبل از نشست بر تخت سلطنت، در تماس با مقامات انگلیسی مقیم کابل، تمام شروط سه‌گانه انگلیسی‌ها را که در معاهده گندمک آمده بود، مورد قبول قرار داد. یکی از این شرط‌ها این بود که «پادشاه افغانستان به استثنای دولت انگلیس، با هیچ حکومت خارجی دیگر نمی‌تواند روابط

سیاسی داشته باشد.» (غبار، ۱۳۶۶: ۶۴۰).

## ۲. دیپلوماسی نافرجام برای بازنگری در سیاست تعامل

شرایط سیاسی افغانستان در دهه دوم زمامداری مقتدرانه امیر عبدالرحمن، به سمت ثبات سیاسی چرخش پیدا کرد. دو عامل اساسی تهدیدکننده ثبات در گذشته که عبارت از «منازعات بیرونی با هند» و «جنگ قدرت بر سر جانشینی در درون خانواده شاهی» بود، با امضای معاهده دیورند و رانده شدن تمامی مدعیان احتمالی قدرت از افغانستان توسط امیر عبدالرحمن، از بین رفته بودند. قدرت در سال ۱۹۰۱ بدون هیچ‌گونه منازعه و رقابتی به امیر حبیب‌الله انتقال یافت. اکنون امیر حبیب‌الله این فرصت را به دست آورده بود تا با بازنگری در سیاست خارجی محافظه‌کارانه پدرش، سیاست تغییرطلبانه را در عرصه خارجی در پیش بگیرد. سیاست امیر جدید بر دست‌یابی به استقلال در روابط خارجی متمرکز شده بود.

امیر حبیب‌الله با استفاده از شرایط پیش‌آمده در دوران جنگ جهانی اول، تماس و «گفت‌وگو» با بعضی قدرت‌های بزرگ را آغاز کرد تا بتواند در برخی شاخص‌های سیاست «تعامل» که وابستگی به بریتانیا در عرصه روابط خارجی بود، **تغییری ایجاد کند**، هدف امیر دست‌یابی به استقلال در عرصه روابط خارجی بود.

تأسیس ۱۳۹۴

جنگ جهانی اول خصومت میان قدرت‌های بزرگ اروپایی را به اوج خود رساند. دولت آلمان هیأتی را به ریاست «هیئتینگ و نیدر مایدر» با پشتوانه دولت عثمانی در سال ۱۹۱۵ به افغانستان گسیل داشت تا با جلب حمایت دولت افغانستان، جنگی را در سرحدات هند بریتانیا برای تحت فشار قراردادن بریتانیا به راه اندازد. دولت امیر حبیب‌الله، به‌خصوص جناح ضد انگلیسی دربار، به رهبری نصرالله خان، برادر امیر، و محمود طرزی کوشش کرد از این فرصت در جهت کسب استقلال افغانستان استفاده نماید. حبیب‌الله به هیئتینگ پیشنهاد داد در صورت ارسال کمک‌های نظامی و مشارکت دادن افغانستان به حیث یک کشور آزاد و مستقل در کنفرانس صلح بعد از جنگ، از آلمان حمایت خواهد کرد (لودیک آدمک، ۱۳۹۲: ۵۹). دولت افغانستان یا حداقل جناح طرفدار آلمان در این دولت به این باور بود که همکاری با آلمان به‌عنوان یک قدرت بزرگ اروپایی می‌تواند در به‌دست‌آوردن استقلال افغانستان مؤثر واقع شود؛ بنابراین، دولت افغانستان حاضر شد در پایان مذاکرات با هیأت آلمانی، مسوده یک پیمان دوستی بین دو طرف را به تاریخ



۲۴ جنوری ۱۹۱۶ امضا نماید. لودیک آدمک می‌گوید: «پیمان دوستی شامل ده ماده بود. با اعلان آزادی و استقلال سیاسی افغانستان شروع می‌شد که توسط آلمان‌ها و متحدین آن شناخته شده بود.» (آدمک، ۱۳۹۲: ۵۷)

امیر حبیب‌الله تحت فشار دولت بریتانیا نتوانست به مفاد پیمان منعقدہ میان هیأت آلمانی و افغانستان عمل نماید؛ اما توانست باب گفت‌وگو و چانه‌زنی برای کسب استقلال با بریتانیا را باز کند. غبار معتقد است که طولانی‌کردن مدت اقامت هیأت آلمانی در کابل و ادامه گفت‌وگو با آن، نوعی زیر فشار قرارداد دولت انگلیس برای قبولی استقلال افغانستان بوده است (غبار، ۱۳۶۶: ۷۳۹)

امیر حبیب‌الله از طریق دیپلماتیک سعی می‌کرد «لارڈ چلمسفورد»، نایب‌السلطنه انگلیسی هند، را به پذیرش خواسته سیاسی خود وادار کند. لارڈ چلمسفورد نیز در گزارشش خاطر نشان ساخته که «از کردار و عمل امیر چنان معلوم می‌شود که برحسب ذیل خواهش و آرزو دارد: آزادی کامل سیاسی، وسعت ساحه سرحدی، پول و داشتن نماینده سیاسی در انگلستان.» (آدمک، ۱۳۹۲: ۷۳)؛ اما وایسرای هند با آن‌که بررسی این خواسته‌ها را به بعد از جنگ موکول کرد؛ اما هیچ‌گاه آن را در دستور کار خود قرار نداد.

امیر حبیب‌الله سیاست مذاکره با بریتانیا را برای به‌دست‌آوردن یک امتیاز بزرگ به خاطر موضع بی‌طرفی‌اش در جنگ، تا آخرین روزهای عمرش ادامه داد؛ چنانچه او به تاریخ ۲ فبروری ۱۹۱۹ در مکتوبی به چلمسفورد نایب‌السلطنه نوشت که در کانفرانس صلح خواست‌های افغانستان در مورد آزادی سیاسی مطلق و دایمی افغانستان مورد بحث قرار گیرد (آدمک، ۱۳۹۲: ۷۳-۷۴). این تلاش‌ها به خاطر عدم بهره‌گیری از ابزار فشار نتوانست به نتیجه برسد.

### ۳. دیپلماسی امان‌الله جهت دست‌یابی به استقلال

در شب ۲۱ فبروری سال ۱۹۱۹، امیر حبیب‌الله در تفریح‌گاه خود در منطقه کله‌گوش لغمان به قتل رسید و امان‌الله خان، سومین فرزند امیر مقتول، که سرپرستی امور سلطنت در کابل را به عهده داشت، در ۲۳ فبروری در کابل اعلان پادشاهی کرد. ظهور امان‌الله در عرصه قدرت، زمینه را برای تغییرات بنیادی در نظام سیاسی و سیاست‌های داخلی و خارجی کشور فراهم کرد. امان‌الله به‌عنوان شاه روشنفکر و ملی، اصلاحات گسترده‌ای را در عرصه داخلی و خارجی



اعلان کرد. در عرصه خارجی، سیاست «تعامل» که مبنای روابط گذشته امیران افغان با بریتانیا را شکل می‌داد، از بنیاد دستخوش دگرگونی شد. سیاست «تعامل» نیاکان شاه امان‌الله، افغانستان را به وابستگی در سیاست خارجی و محروم شدن از بخش‌های وسیعی از خاکش سوق داده بود. امان‌الله مصمم شد تا به این نوع سیاست تعاملی پایان داده و تعامل از نوع برابانه را جانشین آن نماید. اکنون سؤال مهم این بود که شاه جدید و اصلاح طلب کشور چه شیوه یا شیوه‌هایی را برای ایجاد دگرگونی در سیاست خارجی در پیش می‌گیرد؟ ابزاری که می‌توانست او را در رسیدن به این هدف کمک نماید، چه بود؟

امان‌الله با تکیه بر تجربه دوران پدرش امیر حبیب‌الله، به خوبی دریافته بود که دیپلماسی گفت‌وگو به تنهایی نمی‌تواند در یک مناسبات نابرابر، شرایط را به نفع دولت ضعیف تغییر دهد؛ از این رو، او ترکیبی از روش‌ها را در پیشبرد سیاست دگرگون‌خواه خود به کار گرفت که ما آن را «دیپلماسی چندبعدی» نام می‌نیمیم. این دیپلماسی متشکل از سه جنبه بود: دیپلماسی چانه‌زنی، دیپلماسی فشار و دیپلماسی جنگ. ترکیبی از این سه نوع دیپلماسی، سطح فشار بر دولت بریتانیا را به گونه‌ای افزایش داد که بریتانیا ناگزیر شد تا به تقاضای افغانستان درباره استقلال افغانستان تن دهد.

## بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

### ۳-۱. دیپلماسی چانه‌زنی

امان‌الله در روز ۲۴ فبروری ۱۹۱۹ (غبار، ۱۳۶۶: ۷۵۳) در یک اجتماع عمومی در میدان مرادخانی کابل که سفیر بریتانیا نیز در آن دعوت شده بود، موضوع استقلال افغانستان را چنین به مردم اعلان کرد:

«من خود و کشور خود را از لحاظ جمیع امور داخلی و خارجی به صورت کلی آزاد و مستقل و غیر وابسته اعلان می‌دارم. کشور من بعد از این از نعمت آزادی چنان برخوردار خواهد بود که سایر کشورها و قوم‌های جهان از آن مستفید می‌باشند. به هیچ قدرت خارجی اجازه داده نخواهد شد تا یک سر مو به حقوق و امور داخلی و سیاست خارجی افغانستان مداخله کنند و اگر کسی زمانی چنان تجاوز نماید، من حاضرم با این شمشیر گردنش را قطع کنم.» (آدمک، ۱۳۹۲: ۷۷)

دولت افغانستان بعد از ده روز از اعلان استقلال، در تاریخ ۳ مارچ ۱۹۱۹، نامه‌ای به لارد چلمسفورد، نایب‌السلطنه انگلیسی هند، فرستاد و ضمن خبر دادن قتل پدر و به تخت نشستن





خودش، خواهان تجدید نظر در معاهده سال ۱۹۰۵ بر اساس حقوق مساوی‌الطرفین شد (غبار، ۱۳۶۶: ۷۵۶)؛ اما دولت بریتانیا حاضر نشد به مکتوب امان‌الله جواب مثبت دهد. زمانی که جواب مکتوب با تأخیر زیاد، یعنی ۱۵ آپریل، به امان‌الله رسید، دیده شد که در آن صرفاً به گفتن تسلیت به مناسبت قتل پدر و اعلان همکاری در زمینه توسعه روابط اقتصادی بسنده شده و از استقلال یا تجدید نظر در معاهده سال ۱۹۰۵ یادى به عمل نیامده است. امان‌الله تماس با نایب‌السلطنه و چانه‌زنی بر سر خواست‌ها را هم‌چنان ادامه داد. خواست‌های اصلی امان‌الله از انگلیس شامل دو مسئله می‌شد: «نخست تصدیق استقلال کامل افغانستان از جمله آزادی مناسبات با کشورهای خارجی و دوم تعدیل خط دیورند به نحوی که سرحد آزاد کلاً و منطقه وزیرستان خصوصاً به افغانستان سپرده شود.» (فرهنگ، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۰۸) برخی منابع که مستند به دستورالعمل امان‌الله به هیأت مذاکره‌کننده، علی‌احمد خان است، از اضافه شدن یک خواسته دیگر نیز خبر داده‌اند. عبدالحمید مبارز می‌گوید در دستورالعمل امان‌الله به هیأت نوشته شده بود که «صلح ما با دولت بریتانیا مبتنی بر شرایط ذیل است:

- آزادی افغانستان؛

- محافظه حقوق مردمان سرحد؛

- تأدیة غرامت حربیه به هر نامی که باشد.

در مقابل، افغانستان برای عقد قراردادهایی که مخل استقلالش نباشد، حاضر است.» (مبارز، ۱۳۹۰: ۲۳۹)

چانه‌زنی دولت افغانستان برای به‌دست آوردن دو خواسته فوق، حدود دو سال به درازا کشید. دولت بریتانیا به شدت در برابر خواست‌های افغانستان مقاومت می‌کرد. در جریان این دو سال دیدارهای رسمی طولانی و گفت‌وگوهای سختی میان دو دولت صورت گرفت؛ اما به نتیجه قابل قبول برای طرفین منتهی نشد. در تاریخ ۸ اگست ۱۹۱۹ توافق‌نامه‌ای میان هیأت افغانی تحت ریاست علی‌احمد خان، وزیر داخله دولت امان‌الله، و «سر هملتن گرانت»، سکرتر خارجه دولت هند، در راولپندی به امضا رسید. این توافق‌نامه مشتمل بر پنج ماده بود که به متارکه جنگ و برقراری مصالحه، قطع کمک مالی بریتانیا به دولت جدید افغانستان، برقراری مجدد روابط دوستی در صورت اتخاذ رویه دوستانه از سوی افغانستان و قبولی سرحد موجود میان هند و افغانستان از طرف دولت افغانستان، اختصاص یافته بودند (سجادی، ۱۳۹۷: ۱۳۸ و غبار، ۱۳۶۶:

۱۷۷۴). چنان‌که معلوم می‌شود، هیچ‌یک از دو خواسته اصلی دولت افغانستان در معاهده راولپندی مورد توجه قرار نگرفته بود و لذا امان‌الله معاهده مذکور را غیر قابل قبول خوانده و نماینده خود علی‌احمد خان را توبیخ کرد.

اعتراض افغانستان بر معاهده راولپندی، مصالحه پیش‌بینی‌شده در معاهده را با خطر مواجه ساخت. افغانستان خواهان از سرگیری مذاکرات شد. دولت بریتانیا مدتی در برابر خواست افغانستان مقاومت کرد؛ اما سیاستی را که امان‌الله در جهت برقراری روابط مستقلانه با دولت‌های دیگر جهان در پیش گرفته بود، دولت بریتانیا را به از سرگیری مذاکرات جهت رسیدن به یک توافق دیگر وادار نمود.

دومین دور مذاکرات به ریاست محمود طرزی با «سر هنری دابس»، سکرتر امور خارجه هند، در منصوری شروع شد. این مذاکرات از ۱۷ آپریل تا ۲۴ جولای ۱۹۲۰ ادامه یافت؛ اما به نتیجه نهایی نرسید. دو طرف متوجه شدند که هر دو دولت بر خواست‌های خویش پافشاری داشته و انعطاف لازم نشان نمی‌دهند. فرهنگ می‌گوید: «طرف افغانی دریافت که اصرار آن بر مسئله سرحد بی‌فایده است و انگلیسان حاضر نیستند هیچ‌گونه تغییری را در خط دیورند بپذیرند. از دیگر سو، انگلیسان دریافتند که افغانستان حاضر نیست از استقلال بی‌که تازه به دست آورده و عملاً از آن استفاده می‌کند، صرف نظر کند و مخالفت آن به این موضوع نتیجه‌ای جز نزدیکی مزید افغانستان با روسیه نخواهد داشت.» (فرهنگ، ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۱۳)

بن‌بست در مذاکرات منصوری، اعضای هیأت را به این باور رساند که تغییر در اجندای مذاکره نیاز به مشوره با دولت‌های مطبوع دارد؛ لذا هیأت دو طرف مذاکرات را قطع کرده و برای مشوره بیش‌تر با مقامات دولت‌شان، راهی کشورهای‌شان شدند.

سومین دور گفت‌وگو میان دولت هند و افغانستان در ماه جنوری ۱۹۲۱ شروع شد که چندین ماه به درازا کشید و با فراز و نشیب زیادی روبه‌رو بود و بارها تا مرز شکست کامل نزدیک شد؛ اما باز هم از شکست جلوگیری به عمل آمد تا آن‌که دو طرف توانستند در ماه نوامبر ۱۹۲۱ به یک توافق نهایی دست یابند.

### ۲-۳. دیپلماسی فشار

دیپلماسی فشار به آن سلسله اقداماتی گفته می‌شود که امان‌الله با هدف تأثیرگذاری بر دولت





انگلیس در مناسبات با گروه‌ها و کشورهای دیگر در پیش گرفته بود. این دیپلماسی در دو حوزه شروع به فعالیت نمود: یکی حوزه دولت‌ها و دوم حوزه مخالفان سیاسی بریتانیا در داخل هند. امان‌الله با فعالیت‌های متمرکزی که در این دو ساحه در پیش گرفت، توانست فشارهای سیاسی بر دولت بریتانیا را به حداکثر برساند.

در حوزه دولت‌ها چنان‌که امان‌الله از سوم مارچ ۱۹۱۹ دیپلماسی مکاتبه و مذاکره را با نایب‌السلطنه هند برای رسیدن به استقلال شروع کرد، یازده روز بعد از آن بدون این‌که منتظر دریافت جواب رسمی نایب‌السلطنه بماند، «یک نفر نماینده برای کسب اطلاعات در بخارا و یک ماه بعد یک هیأت سیاسی در کشور شوروی اعزام کرد. این هیأت وظیفه داشت که با شوروی و سایر دول خارجی در اروپا مناسبات سیاسی برقرار و معاهداتی عقد و سفرای مقیم تعیین نماید.» (غبار، ۱۳۶۶: ۷۵۶)

هیأت اعزامی امان‌الله به اروپا اگرچه با موانع سیاسی مواجه شده و دستاورد زیادی به همراه نداشت؛ چه این‌که نتوانست به امضای قراردادهایی در جهت به رسمیت‌شناختن استقلال افغانستان و افتتاح نمایندگی‌ها در دولت‌های اروپایی موفق گردد؛ اما توانست باب تماس و گفت‌وگوهای مستقیم با دولت‌های خارجی را بگشاید و زمینه را برای برداشتن گام‌های بعدی در جهت برقراری روابط دوجانبه بر دارد. وزارت خارجه بریتانیا و سفارتخانه‌های این کشور در دولت‌های اروپایی و آمریکا، از طریق رایزنی‌های خود مانع از برقراری روابط دیپلماتیک دولت‌های اروپایی با افغانستان گردیدند. در این میان، تنها کشوری که ملاحظات سیاسی بریتانیا را نادیده گرفته و حاضر شد استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسد، روسیه بود. روسیه توسط اعلامیه‌ای در ۲۷ مارچ ۱۹۱۹ به حیث نخستین دولت جهان، استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت.

نظام سوسیالیستی اتحاد شوروی به رهبری ولادیمیر لنین، به دلیل ایدئولوژی انقلابی و مشی ضد امپریالیستی خود، علاقه‌مند به حمایت از حرکت‌های انقلابی و ضد امپریالیستی در جهان بود؛ چنان‌که در شرف ورود هیأت افغانستانی به مسکو، رادیوی شوروی موضع دولت آن کشور را در خطاب به «زحمت‌کشان و کارگران انقلابی» چنین اعلام نمود: «به شما کسانی که هنوز هم در قید و بند هستید، اعلام می‌دارم که ما مترصد آن فرصتی هستیم که شما زمام حکومت خود را به دست بگیرید؛ آنگاه ما با شما دوش به دوش علیه امپریالیسم جهانی و به خصوص بر ضد

بریتانیا که حیات جمع باشندگان کشورها را مختنق و خفه ساخته است... می‌جنگیم.» (آدمک، ۱۳۹۲: ۸۶)

امان‌الله در ۲۰ آوریل، نامه دیگری به لنین، رئیس جمهوری شوروی، فرستاد و خواهان گشایش نمایندگی‌های دیپلماتیک در خاک دو کشور گردید. لنین در ۲۷ می ۱۹۱۹ جواب مثبت داده و موافقت خود با افتتاح سفارتخانه‌ها در دو کشور را اعلان کرد. به نظر می‌رسد افتتاح نمایندگی‌های سیاسی دو کشور در خاک یکدیگر، یکی از بزرگ‌ترین ابزار فشار بر بریتانیا در جهت تن دادن به قبولی استقلال افغانستان بوده است. لودیک آدمک نیز با اشاره به نقش برجسته این روابط سیاسی در آزادی افغانستان می‌نویسد: «در عین حالی که افغانستان با بریتانیا مشغول گيرودار و مقابله بود، امان‌الله سیاستی را در پیش گرفت تا روابط دیپلماسی خود را با قدرت‌های مختلف جهان برقرار سازد در قدم اول روابط خود را با بخارا، اتحاد شوروی، ایران و ترکیه قایم نمود؛ سپس فعالیت‌های دیپلماتیکی خود را با آلمان، استریا و اعضای هیأت نظامی هیتلینگ و نیدر مایدر، توسعه بخشید و آن‌ها نقش فعال و عمده را در آزادی افغانستان بازی کردند.» (آدمک، ۱۳۹۲: ۸۵)

شاخه دوم «دیپلماسی فشار» در حوزه روابط با مخالفان و اپوزیسیون هندی متمرکز شده بود. امان‌الله در این زمینه با تمام فعالان هندی ضد بریتانیا که درگیر مبارزه سیاسی و بعضاً نظامی با هدف براندازی استعمار انگلیس در هند بودند، روابط دوستانه برقرار کرده و دفتری برای آنان در کابل اختصاص داده بود. این فعالیت‌ها تا جایی گسترش پیدا کرد که به تأسیس «دولت موقت هند» از سوی اپوزیسیون و انقلابیون هندی مانند مهندرا پرتاب و عبیدالله سندی در کابل شد. آقای مبارز نیز بدین باور است که مجموعه این فعالیت‌ها تأثیری مهم در پیشبرد مبارزه آزادی‌خواهی شاه امان‌الله داشته است. او می‌نویسد: «فعالیت‌های آزادی‌خواهان هند چون مهندرا پرتاب و عبیدالله سندی که در کابل حکومت جلای وطن را تشکیل کرده و در باغ بابر شاه اقامت گزیده بودند، فعالیت‌های‌شان برای هند بریتانوی خطرناک محسوب می‌شد، بناءً از خواست اعلی‌حضرت امان‌الله خان برای مذاکره جهت انعقاد یک قرارداد جدید به خوشی استقبال کردند... بالاخره انگلیس به این نتیجه رسید که طرف افغانستان از استقلال خود نمی‌گذرد و انگلیس که هدفش حفاظت هند بود، حاضر نمی‌باشد در مورد سرحد و خط دیورند که در واقع خط دفاعی هند است، امتیاز بدهد. این سبب شد که طرفین بدون آن‌که به نقاط اختلافی متمرکز





کنند، مذاکراتی را که رسماً نتیجه نداشت، با تبادل نامه‌ها نتیجه دادند که همانا شناخت استقلال افغانستان و صرف نظر کردن افغانستان از امتیاز گرفتن در سرحدات بود.» (مبارز، ۱۳۹۰: ۲۴۲)

تماس‌های وسیع دولت افغانستان با روسیه، رقیب تحمل‌ناپذیر بریتانیا در منطقه، از یک طرف و تقویت انقلابیون هندی از طرف دیگر، بریتانیا را نگران آغاز یک جنگ گسترده در داخل هند کرده بود؛ به‌خصوص که شوروی سوسیالیستی نیز علاقه‌مندی جدی خود به حمایت مستقیم از انقلابیون هندی و ناراضیان قبایل را پنهان نمی‌کرد. ادامه وضع موجود که کابل را به کانونی برای فعالیت‌های ضد بریتانیایی تبدیل کرده بود، برای بریتانیا هرگز خوشایند نبود. بریتانیا ناگزیر بود به خواست اساسی افغانستان در به رسمیت‌شناختن استقلال افغانستان تن دهد.

### ۳-۳. دیپلماسی جنگ

سومین جنبه دیپلماسی گسترده امان‌الله در مبارزه برای رسیدن به استقلال، دیپلماسی جنگ بود. امان‌الله دریافته بود که بدون اعمال فشارهای لازم، بریتانیا حاضر به پذیرش استقلال افغانستان نخواهد بود؛ چه این‌که بریتانیا از نفوذ روسیه در افغانستان به شدت نگران بود که می‌توانست امنیت هند را نیز با خطر روبه‌رو سازد. پیچیدگی شرایط، امان‌الله را وادار به استفاده از روش‌ها و تاکتیک‌های مختلف در جهت رسیدن به هدف نمود. اما توسل به «جنگ» نه با هدف جدی تصرف سرزمین‌های از دست‌رفته در پشاور و مناطق قبایلی؛ بلکه برای اعمال نوعی فشار سیاسی برای رسیدن به استقلال بود. با آن‌که امان‌الله قلباً می‌خواست که در قرارداد دیورند و گندمک نیز تجدید نظری صورت بگیرد و حداقل مناطقی از وزیرستان و ایالت بلوچستان به افغانستان بازگردانده شود؛ اما در عین حال به خوبی می‌دانست که ابزار حقوقی لازم را برای رسیدن به این هدف در اختیار ندارد. هم‌چنین، به لحاظ نظامی نیز بدون حمایت یک قدرت بزرگ خارجی، توان رویارویی با دولت قدرتمند بریتانیا در منطقه را ندارد. آمادگی نظامی افغانستان نه در حد دستیابی به یک پیروزی قاطع بلکه در حد دستیابی به یک پیروزی سیاسی برای یک هدف خاص ترتیب یافته بود. اگر امان‌الله به صورت جدی در نظر می‌داشت تا سرزمین‌های از دست‌رفته را باز ستاند، می‌باید دو اقدام احتیاطی را که لازمه یک جنگ پیروزمندانه است، پیشاپیش در نظر می‌گرفت: نخست، تحکیم روابط با روسیه و انعقاد یک قرارداد نظامی و امنیتی با آن کشور که زمینه آن کاملاً فراهم بود و دوم، ترتیبات اساسی در جهت بسیج عمومی در داخل کشور و مناطق قبایلی آن طرف خط دیورند و سازمان‌دهی نیروهای جنگی قابل اعتماد مردمی

که بتواند در یک جنگ نسبتاً دوامدار مقاومت نمایند؛ اما امان‌الله در هر دو زمینه اقدامات لازم را انجام نداد و از ظرفیت‌های مردمی نیز استفاده حداقلی نمود.

امان‌الله به صورت تاکتیکی، زمانی «جنگ» را به عنوان یک روش سیاسی در برابر بریتانیا به کار بست که مکاتبات با نایب‌السلطنه نتوانست به نتیجه دلخواه منتهی شود. غبار می‌گوید: «شاه امان‌الله از ۱۵ آپریل مکتوب حکومت انگلیسی هند را گرفت که از لزوم عقد یک معاهده تجارتي طبق مقتضیات جدید حرف زده بود؛ اما انگلیس در این نامه حرفی از مکتوب ۳ مارچ افغانستان و عقد قرارداد سیاسی و شناختن استقلال افغانستان به میان نیاورده بود. دولت افغانستان بدون آن که کتباً اصراری نماید، به آرامی امر تجهیز سپاه و سفربری در جبهه‌های شرق و جنوب کشور صادر کرد و اعلام نمود که جز حفظ سرحدات خود از نفوذ شورش‌های هند، مقصدی از این سوقيات ندارد.» (غبار، ۱۳۶۶: ۷۵۶)

امان‌الله تهاجمات نظامی را در ماه می ۱۹۱۹ در ساحات وسیعی مانند خیبر، چترال، قندهار، پکتیا و تل تدارک دید. هدف از گسترش دامنه درگیری‌ها، جلوگیری از تمرکز نیروهای دشمن در یک جبهه واحد بود. آرایش قدرت نظامی در صورت تمرکز جبهه جنگ به نفع افغانستان نبود. قدرت آتش سلاح‌های ثقیله و پیاده‌نظام هندی به مراتب بیشتر و نیرومندتر از اردوی افغانستان بود؛ به خصوص که هند از نیروی هوایی نیز برخوردار بود. امان‌الله با تاکتیک پراکنده‌سازی میدان جنگ در واقع هم می‌توانست از نیروهای محلی استفاده کند و هم بر میزان فشار سیاسی و روانی که هدف اصلی بود، بیفزاید.

نقشه جنگی امان‌الله استفاده از نیروهای قبایل نیز بود؛ چنانچه جبهاتی در وزیرستان توسط جنگجویان مسعودی و وزیري و در کرم توسط قبایل این مناطق فعال شده بود؛ اما امان‌الله با عقب‌نشینی زودهنگام از جنگ و قبولی آتش‌بس، جنگجویان قبایل را بدون پشتوانه در میدان رها کرد. مردمان قبایل در واقع برای آزادی از سلطه هند می‌جنگیدند و خواهان الحاق به افغانستان بودند؛ اما امان‌الله به عنوان وسیله فشار سیاسی، جنگ را برگزیده بود که این دو هدف نمی‌توانست به صورت دوامدار هم‌سو حرکت کنند.

به هر حال، شیوه‌های ترکیبی مبارزه امان‌الله مؤثریت خویش را به اثبات رساند. او توانست قدرت «تاکتیک و تدبیر» را در عرصه عمل به نمایش گذارده و چیرگی آن را بر قدرت نظامی





دشمن به اثبات رساند. تاکتیک سه بُعدی شاه امان‌الله، دولت بریتانیا را به پذیرش امری وادار کرد که نزدیک به یک قرن در برابر آن مقاومت کرده بود. نتایج این مبارزه در قرارداد ۳۰ عقرب ۱۳۰۰، برابر با ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱، در نخستین ماده آن تجلی یافت. ماده اول پیمان دوستی بریتانیا و افغانستان آورده است که «دولتین علیتین برتانیه و افغانستان بالمقابل تمامی حقوق استقلال داخلی و خارجی یکدیگر خودشان را تصدیق نموده محترم می‌شمارند.» (غبار، ۱۳۶۶: ۷۷۹)

## نتیجه‌گیری

افغانستان در ابتدای ظهور دولت ابدالی از دو ویژگی برجسته برخوردار بود که زمینه‌ساز شکل‌گیری یک امپراطوری بزرگ به‌نام امپراطوری ابدالی شد. این دو ویژگی عبارت بودند از: انسجام درونی و مدیریت قوی احمدشاه. در تداوم این دو ویژگی، پایه‌های یک دولت قوی بنیاد یافته و قلمرو دولت ابدالی تا قلب شبه‌قاره هند توسعه یافت؛ اما زمانی که فاکتورهای اصلی نیرومندی دولت ابدالی دچار ناتوانی شده و دولت‌مردان بعدی نه در یک گزینش منطقی؛ بلکه در پی کشمکش‌های درون خانوادگی صرفاً به دلیل فرزند کلان بودن یا اعمال نفوذ یکی از همسران امیر، برگزیده امور کشور شدند، سیر نزول قدرت دولت ابدالی آغاز شد.

دولت‌مردان ابدالی در طول یک و نیم قرن زمامداری خانوادگی خویش، نتوانستند مکانیسم انتقال قدرت بر مبنای ارزش‌های یک نظام شاهی را نهادینه کنند. ستیز بر سر تصاحب قدرت، یک رویه غالب در درون خانواده بود. این ستیزه‌جویی‌ها، توان دولت ابدالی را چنان کاهش داد که دیگر قادر نبود از قلمرو خود دفاع کند.

امیران ابدالی (سدوزایی و محمدزایی) برای حفظ سلطنت خود در برابر خطرات رقبای خانوادگی، با بریتانیا وارد تعامل شدند. وابستگی افغانستان به بریتانیا بیش از این که عامل بیرونی داشته باشد، عامل درونی داشت؛ زیرا اگر دولت ابدالی در داخل نیرومند باقی می‌ماند، مناطق قبایلی و نواحی کوئته و پشین هم‌چنان در اختیار افغانستان باقی می‌ماندند. در این صورت، دولت بریتانیا به جای تصرف سرزمین‌های ابدالی‌ها و تحمیل وضعیت وابستگی بر افغانستان، وارد یک قرارداد صلح و عدم مداخله برابرانه با افغانستان می‌شد.

افغانستان در صورت حفظ سلطه بر مناطق قبایلی، احتمالاً انگیزه زیادی برای تداوم سلطه بر سند و هند را در سر نمی‌پروراند. تفاوت‌های عمیق فرهنگی و اجتماعی میان مردمان افغان و



هند می‌توانست به مرزبندی‌های بدون مناقشه میان قلمرو هندی بریتانیا و افغانستان منتهی شود؛ اما موازنه قوا در منطقه به نفع بریتانیا تغییر کرد و افغانستان به کشور وابسته به بریتانیا تبدیل شد.

از اوایل قرن بیستم که امیر حبیب‌الله فعالیت برای رسیدن به آزادی را شروع کرد، دشواری‌های زیادی پیش روی او قرار داشت. رسیدن به اهداف سیاسی و منافع ملی ابزار مناسب خود را می‌خواهد که امیر حبیب‌الله آن را در اختیار نداشت یا نتوانست از ظرفیت‌های موجود بهره‌برداری کند. تلاش‌های حبیب‌الله صرفاً بر «مذاکره» تمرکز یافته بود که این روش در مبارزه با استعمار هیچ‌گاه به نتایج مطلوب نرسیده بود. نمی‌توان کشوری را سراغ داشت که صرفاً از طریق مذاکره و گفت‌وگو به استقلال رسیده باشد. درایت امان‌الله در این بود که از شرایط جهان و منطقه تحلیل کاملاً واقع‌گرایانه داشت. او برای رسیدن به استقلال سیاسی، از تمامی ابزار در اختیار داشته خود استفاده کرد. روش مبارزاتی امان‌الله بر مبنای روشی تنظیم یافته بود که تجربه تاریخ مبارزات استقلال‌خواهانه کشورهای تحت سلطه تا به حال شاهد آن بوده است.

## منابع

۱. آدمک، لودیک (۱۳۹۲)، روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیستم، کابل، انتشارات سعید.
۲. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۷)، سیاست خارجی افغانستان، کابل، نشر واژه، تاسیس ۱۳۹۴.
۳. فرهنگ، میر محمدصدیق (۱۳۷۱)، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ایران، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۴. غبار، میر غلام‌محمد (۱۳۶۶)، افغانستان در مسیر تاریخ، ایران، مرکز نشر انقلاب.
۵. مبارز، عبدالحمید (۱۳۹۰)، تحلیل سیاست خارجی افغانستان از احمدشاه بابای ابدالی تا حامد کرزی، کابل، انتشارات سعید.

